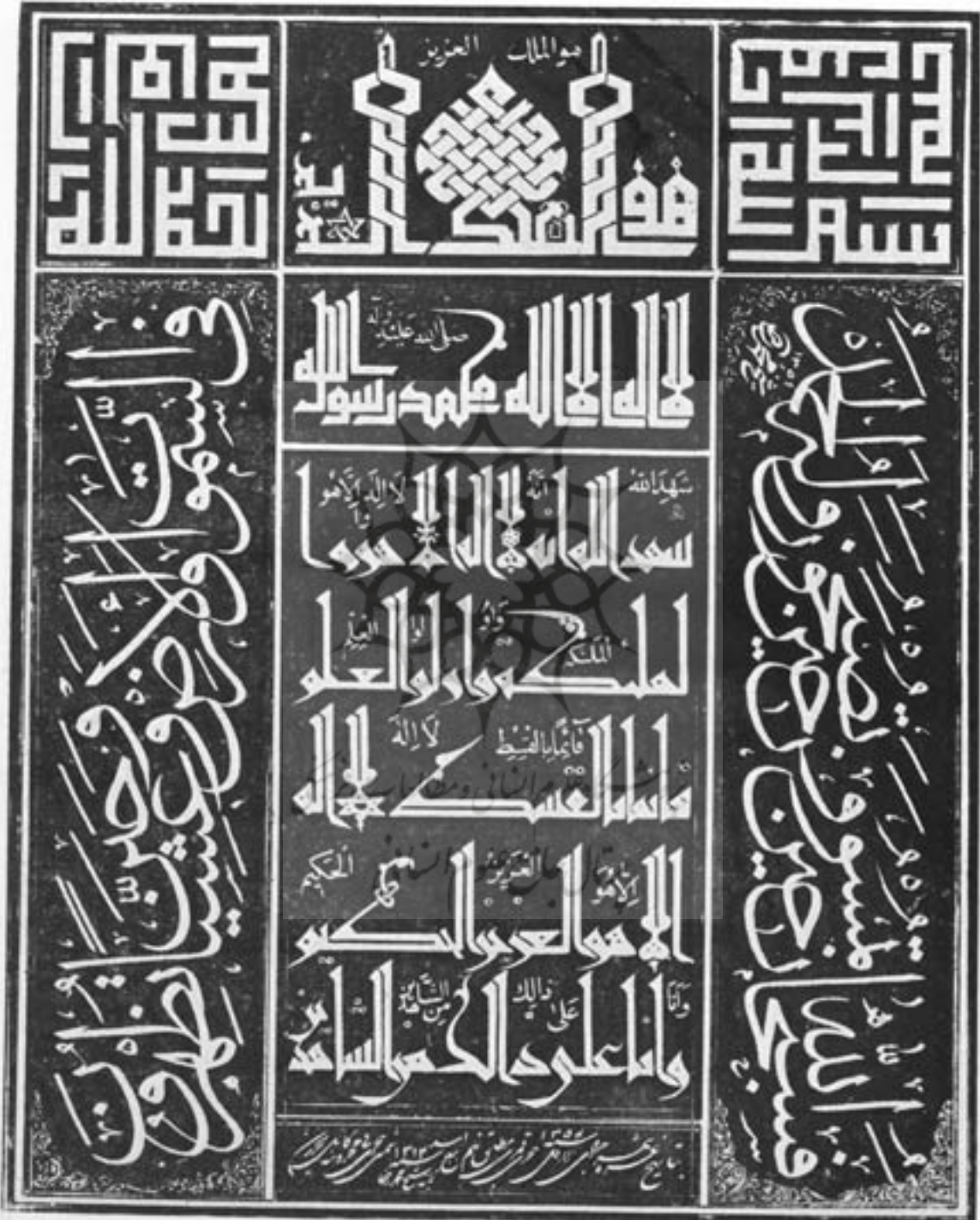




## فیض و حلاوت

هاشم شائق

عصر به بود. رفقای همخیاال گرد آمدند. بطور بیکه در حلقه های گذشته جمع میشدند؛ امر و زشاملین حلقه با جرارت زیاد اشتراك کرده بودند. چه، اسباب نكشاف خیدال و نشاط روح و دماغ فراهم آمده بود. تقسیم اوقات تفریح و مشاهد و اسباب استفاذه از مناظرالوان خریف منتظم شده بود. از ابتدای میزان تا امروز با ستونهای عصر شنبه و جمعه، پنج روزهفته را آفاقی می گذرانیدند. و عصر این دوروز را بملاقات نزد بکان و پذیرائی دوستان تخصیص داده بودند. بر بنوچه عصر و شام آنها در هفته پنج روز و سی سیزه ها، لب جو بیباها و دم آشارها و زین چنار و بیدها میگذشت سیر مناظر قشنگ بستان و کوه دامن، تنگیهای سیدان و لندر، از میان همین پنج روز تصرف میشد. مقصد از این گردشها دو چیز بود: یکی استنشاق هوای نازم که بگانه و سیله تفریح و نشاط قلب و دماغ بود و دیگری تفریح آنها فطرت که در آن هزارها رنگ و شکل و اوضاع خلقت در بن فصل، بیهم حواس و قوای اجدادمان را هزارها سال و سیله تربیت گردیده است چه، این محیط پر فیض و حوالی آن. روزبر و ز مخصوصاً در بن ایام، آب و رونق دیگری ارائه میکرد. این سهای نیلگون و کوهساران سر سبز از یکطرف حاوی ابرهای طاؤسی، و از طرف دیگر دارای نباتات رنگارنگ، و بالاخره مجرای آبشارهای طبیعی و صنعتی بوده آنقدر بر قوی و حواس تسلط و تاثیر داشت که این صنعت خانه طبیعی لابنقطع شعر، موسیقی، رسم و تزئینات وجود



نمونہ خط کوفی، ناک، و نسخ بقلم شیخ محمد رضا خان عضو ریاست تعلیم و تربیہ  
متعلق شماره ۸ سال ۵ - آمینہ



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

آورده ، هزار ها شاعر ، مصور ، متفکر و عالِم رسانیده است . چه ، کتاب فضای لابتنا هی ، و سطور اوضاع محیط طبیعی ، در فکر ها وسعت ، در حس ها غیرت ، و در روح ها علویت می بخشد . مدنیت اقتصاد ، صنایع ، حتی اخلاق را اشرا بطها را ، در اشاف همین محیط جغرافی میباید شد چنانچه ابن خلدون با کمال طمانیت شش و نیم عصر قبلتر استقرأ نموده بسط و شرح داده است ، بطوریکه در اداب معاشرت و تربیت اجتماعی شرح جاریست . اگر بکتابها بخواند آنها شاعر و بیت گوئی ، تاریخ و معما بانی ، و بالاخره بسامع لغات موسیقی آفاقی و حیاتی و جنبش و حرکات بدنی و تربیوی قرین شود . چنانچه مر بیان بونان بر همین نهج کار کرده ، تربیه روحی و عضوی می نمودند . نتیجه دوبالا میشد ، علاوه برین مقصد ازین آمده شده و گردشها همین بود که از پهلوی آن اشترک و تقویت افکار و خیالات بالنتیجه تعاون و مساعدت ملی و وطنی بدست می آمد . و می گفتند اگر در اکتساب این فضایل سعی می کردند تنها عصر و زمان ، بل اقتصاد و سیاست خویش و بیگانه ممکن نیست که ما را احرا ، مستقل ، و مترقی تلقی کند . و درست تر آنکه امکان ندارد موجودیت مان بهمین حال هم بماند . ازین رو قهراً باید کرد آمد و چشم باز کرده در تکمیل معرفت و شناسائی شخصی و اجتماعی بر آمده ، دست بدست و شانه بشانه داده ، بالشاط و عشق در اطراف اعتلای جمعیت بهر وسیله مشروع که باشد ، صرف هساعی و فکر نموده ضمناً پلان دولت و حکومت و خیالات ملت و اهالی را تالیف و توحید باید نمود . چه ، متیقن بودند که اسباب سلامت و اعتلای فردی و اجتماعی و بالاخره سعادت جامعه وی و مدنی همین تجمع و اتحاد بود . خلاصه در انسانی راحتی که از استنشاق هوای آزاد و صاف در کیمیاخانه قلب و ششهای ما حاصل شده کثافت بخارات و ریدی و حجیروی را بلطافت رئوی و شریانی مبدل می گردانید . از یکطرف اشعه زرین افق دلچسپ ، در و رای چنارهای مناره شکل و بیدهای محرابی وضع در سطح برکهای خرم و شاخه ها و دامن تپه های سبز تکائف و تراکم کرده شسته و پیخته شده ، حرارت گوارائی

از انعکاس ظل ممدردش بسرو صورت ما میرسید؛ و از طرف دیگر رواج روح افزائی از سطح کرد ها و چمن ها نرم نرم به امداد نسیم لطیفی صعود کرده مشام و دماغ ما را معطر و متشی میداشت.

علاوه بر آن زمزمه روح نو از شر شر آب جو ببار و دریا، ترانه های شیرینی در سامعه میریخت انجمن سازی از موسیقی ملی مترنم و سامعه نواز گردید. آنوقت رخاوتی که از حرارت بخارها و دودها در میان آمده بود، اشعار مهیج و پر زور بیدل، غنی و صائب و شوکت و غیره آن رخاوت را از میان برده در مغز هر کدام از حضار، انجمن مخصوصی از معانی مختلف تشکیل میداد. چنانچه بمد از فراغ مجلس ساز، معلوم شد که این انجمن های انفسی بعضی راجع بالفاظ و وزن آهنگدار این شعرها، و بعضی به سبک و مکتب های ادبی این آثار صنعت بوده، بعضی از حضار در مسائل فن و اقتصاد، و بعضی در مباحث فلسفه و اخلاق مشغول گردیده اند. فی الحقیقه هر فکر که درد ما غنجلی کرد، و با از خارج بداخل شعور وارد شد، بمناسبت های منطقی و غیر منطقی و شرائط زمان و وقت و اوضاع تربیوی و اجتماعی و غیره فکر دیگری را دعوت و جلب نموده، توسط این تداعی عالم دیگری در مفکره و ذهن ایجاد نمود، حقائق مکتوم و بانازه بدست رس عقل میدهد. آنوقت انسان را خلوتی در انجمن و نظری در قدم و سفری در وطن؛ و هوشی در دم حاصل می شود، که ارباب مشرب متصوفه مخصوص همین حادثه روحی را اساس چارگانه طریقت خود میدانند.

بیتها، غزلها، رباعی، و مثنویها رو بهم آمده انجمن آفاقی و انفسی ما را مملو از فعالیت و جنبش ادب و عام، فن و صنعت می ساخت. از انجمله بودیک مطلع ممتاز «حضرت بیدل» که آثار مخلص و آهنگ ممتاز مشارالیه فلسفه، روحیات منطقی، حکمت بدایع و اجتماعیات زبیه و سیاست و فن امر و زه را ترجمه میکند. این مطلع یکی از غزلهای تازه بدست آمده، از حنجره پر سوز و ملایم یکی از خوانندگان

اسانید مملکت « قاسم جو » میز اوید ، که موج آب زلال را صدای لطیفش نسیم سحری بود و غنچه های رنگین را زیر بم ابقاع آن حرارت شامگهی است . مطلع را تکرار کرده .

فیض و حلاوت از دل بی کبر و کین طلب ز نبور را ز خانه بکش انگین طلب در همین حالت بود که حکیم زاده بمن می نگریست و سر شور میداد . بلی حق داشت و مر اینز ابن مطلع بیچانیده بود . چه این مطلعی بود ، مطابق عقیده فلذکیان سابق ، مانند یکی از مطالع آفتاب بود که در اوائل برج سرطان بکصد و هشتماد درجه از فلک الافلاک را اشغال میکرد . منهم باشاره سر فوق و استحسان او را درین باب تأیید میکردم . این غزل تا آخر همین مقام دلکش (چوک) خوانده می شد ؛ و در هر بیت آهنگ شعر را امتزاج و ابقاع موسیقی دلنوازی نمود .

ترانه ساز خفیف گشت . اما ماغ مجلسیان از نغمات لطیف و معانی جذاب آن مملو از وجد گردیده سنگین تر شدند . بالاخره در ختام این چاشنی سکوت سماع و حالت حضور مارا رقص و آهنگ همین مطلع از جا برد . فاری عزیز تکرار نمود : فیض و حلاوت . . . و علاوه کرد ابیات بیدل عجیب سحری دارد ؛ منکر و معترف را یکجا زیر تاثیر خود می گیرد . فی الحقیقت قوه صنعت کار هم در همین نقطه است که هر شخص از شنیدن سخنش معنی مخصوص اخذ میکند . مثلاً اخلاقیون ازین بیت .

قاعده اجتناب از ذائل می کشند و اقتصاد یون از ان لذت سرمایه می برند . اجتماع یون معنی تریه . جمعیت استخراج می کنند . از باب حقوق « منفعت جزئی و شخصی را میتوان فدای منافع و حقوق عمومی کرد » را استنباط می نمایند .

اما عقیده بنده همین است که فی الحقیقت ابن بیت را از نقطه قوانین اخلاق تحلیل نموده از بدیعت و آهنگ و وزن و موسیقی و صنعت بیان آن - برای اینکه سخن بتطویل نینجامد - صرف نظر باید کرد و گرنه قیمت بدیعی ابن مطلع از نقطه صنعت بیان خیلی مسائل حسی و عقلی را در بر گرفته . مدعای بیدل امید وارم که

همین استفاده صنعت بیان از اخلاق است .

من مخاطب ، گوش و هوش گردیده بفکر بودم که حقائق اخلاقی که از تحلیل این بیت کشف کرده میشود آیا مطابق نظریه قدما ، یا بر طبق عقیده معاصرین خواهد بود ؟ چه سلف را درین باب با معاصرین اختلاف است . عینک هر کدام بر تنک دیگری ملون بود ، قطره عذریه تلقی ایشان درجات متفاوت دارد . ازین رو فی صبرانه انتظار قطع - بخش را کرده می خواستم بیرسم که کدام یک را ترجیح دادن می خواهد ؟ چای حاضر شد ، کلهچ و میوه رسید خون عصبیه را مرتب کردند در فقا بیکدیگر نزدیک نشستند . هوای محیط شیرینتر و مفرح تر گردید . با این همه این مشغله فکری ، بسیاری از حضار را ذهناً مشغول داشته قلب و مفکره هر کدام را با این عقده گرفتار کرده بود ، چه ، یکی از آنها قبل از اینکه دست به پیاله چای دراز کند ، قاری موصوف را مخاطب ساخته پرسید :

« قاری صاحب ، مطلع ابن غزل چه مدعا داشت ؟ زنبور چطور کین و کبر میداشته باشد ؟ » قاری صاحب جواب داد :

« بلی ، زنبور از جمله حیوانات اهلی و باهوشی است که در امور بنا و جمعیت خود انتظام پرست است اقتصاد و تصرف وقت و مساعی را دوست داشته ، دوراندهی اُفت ، شفقت ، اطاعت تعاون ، و احسان اعتقاد از هوا و حرارت ، و نفور از رطوبت و عفونت را دارد . مگر با این همه فضائل ؛ ذائلی دارد که بحیل ، خائن ، غضوب ، غاصب ، کینه ور ، ظالم و خود پسند است همین خاصه خود پسندیت که بیدل به کبر تعبیر نموده . بنابراین انسانهای سابق وقت گرفتن عسل ، خانه آن را زبر دود گرفته بیروانش کرده عسل آنرا جمع می نمودند فی الحقیقه برای اصلاح ذائل اشخاص بحیل کینه جو و موذی خود پسند معامله جزا کارانه و تدبیر بکار برده نشود مضرت آن ها ممکن است وسعت پیدا کند .

چون راجع به زنبور و حالات روحی و سوقهای طبیعی آن ، سخن قاری باین نقطه رسید .

یر سیدم: قار بصاحب، تحلیل این بیت آبا مطابق اخلاق قدما است، یا از عینک معاصرین دیده می‌شود؟ جواب داد: اخلاق در نظر قدمای علماء معنی مختصری دارد. چه ایشان اخلاق بمعنی خاص را عبارت از افعال بد یا خوبی که از انسان بالاخص صادر شده، و بگمنا اینکه متوجه رسیدن است، میدانند. پس بنظر آنها افعال بد یا خوب اختیاری (اخلاق) بوده، بشرط آنکه این افعال راجع باشد به نفس، صورت انفرادی نه بصورت اجتماعی اما در صورت اجتماعی اگر این افعال بحیات یک عاقله و انتظام حل اهل یک خانواده مخصوص باشد (تدبیر منزل) تعبیر کنند. چون این افعال راجع به اداره یک بلده و یک کشور باشد (سیاست مدن) نامند. هر سه قسم افعال فوق را حکمت عملی توسیم نمایند.

مصدر افعال قسمت اول، هرنفس، و منشأ قسمت دوم را کد خدا بان فامیل، عامل قسمت سوم را حکومت می‌شمارند. از اینجا معلوم می‌شود که علمای قدما اخلاق را از یکطرف شخصی دانسته، ملکات فضائل اخلاقیه را عبارت از حکمت، شجاعت، عدالت و عفت دانند. و رذائل را نیز مثل فضائل چهار عمده انگاشته چهل، جبن، شره و جور را از عمده رذائل اخلاقی محسوب دارند. و اعراض انسانی که عبارت از حیرت، جهل بسیط و مرکب، بد دلی، خوف افراط شهوت، حزن و حسد باشد در علاج اینها کوشیدن را از جمله افعال اخلاقی بقلم دهند و بس.

حال آنکه اینهمه فضائل که ذکرش را در اینجا بگمان در فوق شمردم، هیچیک از این افعال شخصی نیست. همه آنها همانطور که بشخص و نفس فرد، تعلق مخصوص دارد، کم یا زیاد، بغیر یعنی به شخص ثانی نیز تعلق می‌گیرد. مخصوصاً آنایکه انواع این اجناس چهارگانه را بار ذائل و صد آن در کتابهای مبسوط تدقیق نمایند، خواهند دانست. چنانچه فروع انواع حکمت اولاً متعلق بنفس، و ثانیاً متعلق بغیر میباشد. لذا انواع رذائل که بعضی از آن مستقیماً تعلق بنفس دارد، ولی بیشتر مربوط بغیر است به استثناء فروع حکمت همه این ملکها لبغیره یعنی اجتماعی است این تعریف و تقسیم ایشان ضد یکدیگر ثابت میشود، و بالاخره فرق میان علم اخلاق و علم تدبیر منزل و سیاست مدن اگر



باقی بماند، مسامحه با بد شمرده. این نقد را نیز در اینجا با بد گفت که حکمت و مقابل آن در حقیقت از مسائل روحیات است نه از مسائل اخلاق یعنی از ملکات ذهنی و نفسی است نه از جمله خلق که مبدأ افعال وجدانی و اخلاقی است (مراجعه کرده شود درین باب به نصیرالدین طوسی غزالی و ابن مسکویه)

آمدیم بعقیده معاصرین در باب اخلاق، که در نظر معاصرین، اخلاق عبارات از وظیفه است که ادای آن از طرف انسان بسبب اختیارش ناگزیر و هدف آن خیر اعلی است جستجوی خیر اعلی و وظیفه اخلاق نظر بست. اما تطبیق قواعد آن با افعال و حرکات انسان کار اخلاق عملی است. برینوجه معاصرین علماء، اخلاق را بعد از اینکه عبارت از وظیفه میدانند، بدو قسم منقسم شمرده، یکی را اخلاق نظری، دیگری را اخلاق عملی گویند. بهر صورت نفس السانست که موصوف بافعال بد یا خوب میشود. حاکم خوبی و بدی اخلاق، وجدان است که قانون فطرت یعنی ناموس الهی، آن را بصورت یک حاسه اخلاقی سلیم در نفس ودیعه گذاشته، چون در خصوصیت و ماهیت وجدان نظر علماء خیلی مختلف است و شرح و بیان هر کدام از آن باعث طوالت سخن میشود، عجالةً صرف نظر کرده، در اینجا از حقیقت و وظیفه چند کلمه بیان باید کرد. ما چهار نفر تمام گوش بوده سلسله بیانات قاری را تعقیب میکردیم. یکی از رفقا مان عبدالله خان را که در حسن شرکت، یعنی در معامله اعدا کارانه نموده امتثال بود، بمجلس شطرنج بازی در میز دعوت کردند عبدالله خان از من عذر خواسته رجا کرد که نمیتوانم از بن دعوت سر بتابم و اجابت نکنم... دوام بیانات قاری صاحب را از تو خواهم شنید. من هم بخوشی قبول کردم. با اینهمه میز شطرنج را نزد یک ما نهادند. من هم بنابر میل خاطر ی که از سالیهای دراز بیسازي شطرنج داشته؛ اما چند بست در تعطیل افتاده بود؛ خوش بودم که هم سیر می کنم و هم دنباله مصاحبه را از دست نمی گذارم، قاری صاحب قطعی تصور خود را کشیده بهم

۱۲۹۰ هجری

			فیل سفید			۶۵
						سفید پیاده ۵۵
						سفید پیاده ۴
		شاه ۶۵				سفید شاه ۳
		۶۵				
	۶۵		۶۵			

نوبت عبدالله خان بیست

بیم فیل و دو پیاده عبدالله خان شاه همباز خان را بچاند

نقشه يك بازي متعلق شماره ۸ سال ۵ آئینه



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

تعارف کرده ' خود هم يك سخن كشيده رفع كسالت اصحاب نموده ؛ بسخن خود  
دوام داده گفت :

' وظیفه ' لزوم ادای فعلی است که قانون اخلاقی امر میکند بشرط آنکه وظیفه  
دارای او صاف ذیل باشد :

الف :- مجبوریّت ادای وظیفه از طرف وجدان سلیم و تریبیت یافته تعیین گردیده  
باشد ؛ اما مشروط به این شرط که این مجبوریّت از سلب حریت نکند .

ب :- وظیفه عالم شمول باشد . چنانچه کانت فیلسوف آلمانی (۱) گفته بود بطوری  
که ؛ لیکن که فعل تو يك قاعده عمومی و قابل امثال خاص و عام شده بتواند .

ج :- وظیفه لذاته باشد . یعنی ادای وظیفه محضاً برای خود وظیفه باشد ؛  
نه برای نفع و ذوق شخصی و جزئی .

آری نتیجه ادای وظیفه خیر است ولی خیر شخص در ضمن خیر جمعیت حاصل  
میشود . حتی عند الزوم خیر جمعیت بر خیر شخص ترجیح و تقدیم می یابد چه ' خیر یعنی  
معاصرین عبارتست از خدمت بنفس و جمعیت ' هر دو . نفس خیر اندیش ' هیچکس  
خود خواه یعنی متکبر ' و با نتیجه آزار جو و حیثیت شکن نمی باشد چنانچه حضرت  
میرزا عبدالقادر فضیلت سخا و عالیجنائی را <sup>کاملاً</sup> درین رباعی خود چنین بیان کرده :

بیدل دارد ز طبع اهل همت <sup>جامع آثار سخا جلوه</sup> چندین صورت

بابی خبران یند و محتاجان سیم <sup>با خوردن لطف و با بزرگان خدمت</sup>

برین وجه بیدل بقسم سلف ' تقسیم اخلاق را تعقیب نکرده ' بل رای مستقلی  
داشته ابراز نموده همه خصائل خیر را از يك خاندان دانسته ' و دران سلسله مخصوص  
و واحد اعتبار کرده است . با وجودیکه در تلقی علمای سلف علوهمت نوعی از شجاعت  
و سخا و ارشاد و حسن هدی ( با بیخبران یند ) از جنس عدالت و لطف بخوردان  
یعنی ( شفقت ) و خدمت به بزرگان از خاندان عفت است ' همه را از جمله اخلاق

اجتماعی و عالی دانسته .

پس معلوم میشود که میرزا صفات سه گانه رضائیت را که عبارت از مجبوری و عمومیت و ذاتیت است ، التزام و تقویت کرده ، و موبدات قوا بین اخلاقی که قوانین مدنی ، افکار عمومی ، مکافات و مجازات وجدانی و احکام است . از خلق و ملکه افعال خیر توقع نموده است .

بالجملة در حقیقت از حدیث مبارک ( ان یومن احدکم حتی یحب لایه ما یحب لنفسه ) همه این فضائل چهار گانه را معنی خود را استخراج کرده . تقسیمات و تعریفات اخلاق سلف که در حقیقت مستند بفرسفه یوبان بود . بنظر اعتبار نگرفته .

سلسله بیانات قاری صاحب آنقدر مازاجلب نموده بود که سیر شطرنج را فراموش کردیم . مگر صدای با هیجان « مات » دو باره حس بازی ما را به جنبش آورد . حتی خود قاری موصوف نیز در حال روی خود را بطرف بازی بر گردانید . با اینهمه مواد لازمه بیانات فوق را که در باب نظریات علمای جدید ذکر یافت . قید کرده در حال بسیر بازی افتادم . فی الحقیقت بازی رفته ، چونکه بک فیل رد و پیاده شاه مقابل را پیچانده بود . وزیر و اسب و پیاده هایش کار کرده نمیتوانست و همباز خان حریف عبدالله خان خیالی افسرده بود و رنگش بزرده می مائل و سرش بیابان و مرد و دستش بکجا جمع آمده شکل افسوس گرفته و قاری صاحب بدم کنان دوباره سلسله بیانات خود را دوام داده گفت :

چه ، وقتی که حس مسئولیت بواسطه حیات اجتماعی ترقی و انکشاف پیدا کرده ، آلودگی هیچیک مویذ قواعد اجتماعی بر علیه بشر حکم کرده نمیتواند . دستور شخصی من هم همین است :

« کاری را که میتوانی کرد بکن و چیزی را که نمیتوانی گفت بگو » در حقیقت

این دستور بنظر شخص من اصول عالی اخلاق و عین و وظیفه است .

بازی با آخر رسیده طرفین در فکر بخت آزمائی دیگری بودند .

قارصاحب نیز بخود بالیده بود که موفقیّت یکی از هم خیالان خود را در اینجا مشاهده می کرد بطرف ما دیده گفت: بازی عبدالله خان بلند است، از همبازان سید و حکیم شمرده میشود. اگر چه بازی شطرنج سلیقه و ملکه مخصوصی میخواهد؛ با اینهمه بسیار قابل تقدیر است.

بعد از بن چشم خود را بطرف کوه، نیه، و مرغزارها منعطف کرد اید. ابرها خفیف گردیده ولی رنگ گلایی و نارنجی شکر فرو پیدا کرده بود. شعاعات آفتاب نیز ۲۰ درجه دیگر بمیل خود افزوده. در پس قله کوه قروغ، خرگام خود را سرشته انتظام داشت.

بنابران مثل اندام و شکل اشخاصی که در لب دریا بعد از فراغ آب بازی دارای قطرهای سیمین و صدفی، بشظر خورده، دقیقه بعد در میان لباس از دیده پنهان می شوند. درختان چنار و بید قسمت غربی (کلیانغ) نیز از دور بنظر یک سطح سیاه مینمود. شاخ، برگ و با زو و تنه شان یکجا از پیش نظر کم مانده بود که غائب شود.

قاری سکوت ابن سیر خلقت و طبیعت را در دیده، در بیان ره گفت: شام نزدیک است. یک مسئله مختصر دیگری را نیز در اینجا نباید از نظر انداخت: آنهم اصول ابتدائی و عالی اخلاق از نقطه نظر معاصرین است که اساسات ذیل را از جمله قواعد اخلاق ابتدائی شمارند:

برای استقبال باید زیست. بر نفس خود حاکم باید بود. خطامشی خود را از عقل و تأمل نفس باید توقع کرد. توسط عقل و دقت برای خود یک همتی مخصوص باید حاصل نمود. از خود پستی اجتناب باید کرد.

امام عمده های آنی را از جمله قواعد اخلاق عالی محسوب کنند: حیات خود را بحیات جمعیت تطبیق بده برای بنی نوع مفید باش. عنداللزوم از فدای نفس برای جامعه، مضایقه مکن. بالجمله اساس دساتیر اخلاقی خواه ابتدائی باشد، خواه عالی همین فقره است که

« ضرری که بخود نخواهی برای دیگران بخواه » ( چنانچه در حدیث مبارک گذشت )  
 آنوقت طبعاً قاعده ( فائده که برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواه ) بوجود  
 می آید .

بنابر ان اقسام قاعده های فوق در حقیقت اجتماعی بوده نه انفرادی . چنانچه  
 سابقاً هم ذکر یافت چه « این حکم را همین حقیقت که « انسان مدنی الطبع است »  
 زائیده و پرورش داده است .

درین اثنا یک صدای قدسی و پر روزه که همه ارواح را بر خضوع آورد ، از آنسوی  
 درختها و چمن ها بلند شد . ساعت دهم ؛ از وقت معین شام هر روزه افق شهر  
 چیزی گذشته بود .

همه از جا برخاسته بعد از چند قدم رو بطرف سرخیهای خفیف غرب ؛ بالا  
 سطرنجی ها بنشستیم . دوباره در نصف مر حله ( اوقات ) از جا برخاسته ؛ بیک صدای  
 ( الله اکبر ) چندین کله و شانیه و دست برای اطاعت اجتماعی بکجا بحرکت آمده  
 صفوف مستقیم تشکیل داده ؛ بعد از سماع فاتحه یعنی آیات مبارک ( تعالی الواعلی البر  
 واللقوی ولا تعالی الواعلی الاشم والعدوان ، یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما  
 غضب الله علیهم ) مشغول شدیم . خلاصه بعد از چند دقیقه حضور معنویت این خضوع  
 و خشوع ، نیاز و التجا و شکر در چارچوب یک نشانی مخصوص بسر چوکی ها و دم میزها با خود  
 آورده لحظه زیر استیلای آزاد آن قرار گرفتیم . بدون تمهید یکی از حضار بامداد ما تکیه  
 کرده بطرف قاریصا حب دیده گفت :

راجع بترجمه همین مطلع میرزا صاحب ، چیزی که در اینجا گذشت ، و مقدمانی  
 که گفته شد ، مصروف شطرنج بازی بوده . درست ملتفت نشدم . اگر قاریصا حب  
 لطفاً مال خاص آن را اعاده نماید ؛ مستفید و منتداری خواهند کرد . قاریصا حب  
 استغفار و تبسم را قرین ساخته فرمود :

میرزا صاحب مصرع اول ابن معلّم را بطور دستور اخلاقی با بنمطلب ترتیب

داده: صفای قلب که نتیجه آن محبوسیت بنزد خالق و خلق است، حاصل نمیشود، مگر بتصفیه و تهذیب از ذائل اخلاقی. چه، بدترین رذائل نفسی همین کبر و کین است زیرا بسبب کبر انسان در ورطه می افتد که همه مزیات بشری را بخود نسبت داده، از همه نوافض انسانی خود را بری می انگارد این پندار اولاً مانع است از معرفت نفس، که مبدأ معرفت الهی است، علاوه بر آن از عضویت مهید جمعیت بشری محروم گردد. به موجب انکار نعم و احسانات شده انوقت ضمناً شخص متکبر از خود تجا و زکرده از حقایق ابدی الکاوا و بآلایش حیات موقت اسیر می ماند. از اینده و گذشته، خوف و امید را از دست داده، بقسوت قلب گرفتاری نمود. این قسوت از اطاعت بحد ذات و خلیفه آن و ممثلین دین و حقوق مخلوقات مانع می گردد. بالاخره عدم رعایت بحقوق و وظیفه شخصی، اجتماعاً و دینی شخص را در نظر جمله افراد بشر، زبون می سازد. و کین هم از نقطه اینکه عداوت مانع الفت و تعاون و درباش استفاده از اشخاص و اشیای مفید است، با مقابله بغض و کینه مخلوقات و جمعیات را قهر آن خود جلب کرده، مورد طعن و تنفر افراد و صاحب افراد گردد. از لذات و خدمات و تعاون جمعیت بشری محروم مانده، دوست را دشمن و دشمن را نسبت به شخص خود کامیاب میگرداند.

میرزا در اثبات این مطلب، مصرحاً و نامحسوساً از طریق مدعا مثل از اصول تربیه زنبور عسل استفاده کرده. بطریق سابق اشاره فرموده گوید: از شهد خلیه زنبور عسل استفاده کردن میخواهی، باید زنبور را از خانه آن (خلیه) بیرون کشیده عسل حاصل کنی چه در استحصال عسل از زنبور و خانه های عسل، با اصول سابق دود کرده، زنبور را بستوان آورده تخته عسل را میگردانند. اما امروز طریق استفاده از آن بکشیدن زنبور از خانه احتیاج ندارد، دستکش های را بری را در دست کرده، دست را درون خلیه برده، تخته عسل را بیرون می آرند اگر چه با اصول تربیه زنبور عسل عصری این مثال و کیفیت برابر نمیباید لیکن با اصول سابق در تصفیه اخلاق



از فضا یا بی مسلم است. ضمناً درین مدعا مثالی که بآن مثال استناد کرده در ذهن خود غسل زنبور را شبیه فیض و حلاوت قرار داده، و کبر و کین که مانع فیض و حلاوت روح و وجدانی است به زنبور تشبیه کرده، تیقن داشته که بدون کشیدن زنبور از غسل استغاده کرده نمیشود، این چنین بدون رفع کبر و کین از فضا ئل وجدانی لذت گرفته، فائده بردن ممکن نیست با وجود کبر و کین، فیض و حلاوت روح از دل طلب کرده نمیشود.

منتها کین و کبر بکه در مصرع اول، اجتناب از آن طلب شده، حکم بطریق مجاز مرسل است یعنی ذات زنبور را مجسمه کبر و کین قرار داده، صفت کبر و کین را آرا داده نموده. چه علما خواص کبر و کین را در زنبور با مشاهده و کشف خود قائلند میکنند. چنانچه در بالا خواص زنبور ذکر یافت.

خلاصه الخاصه، میرزا صاحب چنین بیان رای نموده که کین و کبر که از جمله و ذائل اخلاق اجتنامی است، هر گاه اجتناب ورزیده شود از آن ضد کبر و کین که نواضع و الفتن، یعنی فضا ئل اخلاق اجتنامی است بدست می آید. این دستور اخلاق را ما میتوانیم در تمام صفحات اجتنامی مثل تریبیه، اقتصاد، و بالجمله اجتنامیات و حقوق تطبیق کرد. چه افراد بد اخلاقیکه در میان جمعیت مضروب و ممانع نشاط و تسلط اجتماعی اند، برای مفاد عموم باید از جمعیت کشید. تا در جمعیت امنیت و بالوسیله ترقی روی دهد. چنانچه حقوق شخصی را برای مفاد جمعیت فدا کردن یکی از مساوی حقوق عمومی بوده، بجائز و مفید است. اگر چه کشیدن زنبور از خانه اش ظاهراً ظلم است. اما چون استعمال غسل برای بشر مفید است جائز باید شمرد.

در اصول تریبیه است که بعضی تا بلات مضربه را معلوم از دو نقطه باید محو بکنند: یکی برای اینکه این تا بل بذات خود مضرت است، مثل عناد در حیات شخصی، و دیگری در حیات مکتبی باید این میل مضرت را زایل کرد، تا ضد عناد که اطاعت است بدست

بباید. اطاعت اولین خصلتی است که از شاگرد بدون زجر طلب کرده میشود. در اداره بلده و شهر نیز این قاعده مورد استفاده است. چنانچه دیوارنا هموار و مایل به افتادن و یا بدررفت آبهای کندیده خانه را - اگر چه از سالها حقوق شخصی بوده باشد لیکن چون در عبور و مرور و نظافت شهر و سمع مانع بل مضرت - باید باطل کرده راه و چاره دیگری پیدا نمود.

شخص راسی و مرتشی و مختلس و خائن را از اجرای مصالح امت باید دور کرد؛ لا منافع اهالی و ملت صد مه نه بید و وسیله سرایت نشود. برای صلاح و بهبود خلق باید زجر و عدم شفقت از دائره مداخلت با امور عامه مذکور را اخراج نمود، تاخیر و فلاح جمعیت و امت سلامت بهاند.

پس معلوم شد که بیدل از همین دستور اخلاقی در ادبیات استفاده کرده. فیض و حلاوت را عمل دانسته است قاریها حب هنوز سخن خود را تمام نکرده بود که شخصی پیش گوش من آمده گفت: مو تر حاضر است. همه شنیدند و برخاستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نوم انسانی

